

انکار خورشید نتوان کرد

محمدصادق نائبی

نه تنها خورشید درخشان «تاریخ و ادبیات آذربایجان» را نمی توان منکر شد بلکه آفتاب «مظلومیت تاریخ و ادبیات آذربایجان» پشت ابر «خیانت یا جهالت مسئولین محلی» نخواهد ماند و زودا این ابر لحظه ای کنار رود و مردم تاریخساز و متمدن آذربایجان از بدیهی ترین و ابتدائی ترین نعمت الهی یعنی «زبان مادری» برخوردار شوند. مقوله ای که خداوند آنرا از اعجاز و عظمت خود می داند ولی بشر ناتوان با تیر بر آفتاب حقیقت می کشد و با خوش خیالی قصد نابودی این نعمت خدائی دارد. اگر چنین نیاندیشیم لاقلاً بایستی قبول کنیم اینگونه افراد در مقابل قانون اساسی ایستاده اند.

بر خود می نازیم که در آستانه هزاره سوم و در عصری که بشر دست در کرات آسمانی می برد ، پرچم پر زرق و برق «گفتگوی تمدنها» را بر دستانمان داده اند و هرجائی سخن از «گفتگوی تمدنها» می شود به یاد ما می افتند. ما نیز باد غبغب به خود گرفته به خود می نازیم. کمی در اندرون خود نمی اندیشیم. خود را اصلاح نکرده درد دیگران در سینه داریم و نگران اختلاف دیگران هستیم. شاید بجای این پرچم ، پرچم «حذف تمدنها» را به ما می دادند ، لایق تر بودیم.

از میان شش هزار زبان موجود در جهان ، زبان ترکی جزو سه زبان قدرتمند و قانونمند جهان معرفی می گردد و دانشگاهها و حتی مدارس کشورهای پیشرفته در ایجاد کرسی زبان ترکی ، گوی سبقت از همدیگر می گیرند ، آنگاه مسئول محلی فرهنگی ترین سازمان اظهار می دارند: «فرهنگ و ادبیات ترکی آذری ، شفاهی است نه مکتوب!» (هفته نامه اختر - شماره ۴۵). وزیر آموزش و پرورش ، تدریس ادبیات اقوام را منوط به بررسی شورای عالی انقلاب فرهنگی می داند. معلوم نیست بعد از گذشت ربع قرن از تصویب قانون اساسی که با خون صدها هزار شهید مستحکم شده است ، چرا برای اجرای یک اصل آن اینهمه حساسیت نشان دهیم. یا آنرا باید اجرا کنیم یا حذف کنیم یا به خیانت خود اعتراف کنیم.

کتاب «فرجام طرح بنیاد آذربایجان شناسی» چاپ و منتشر شد تا پرده از بسیاری جهالتها ، خیانتها و سهل انگاری ها برداشته شود. کتاب را که ورق می زنیم ، پدری دلسوز و مردی از جنس عشق را می بینیم که پس از ۴۰ سال تحقیق و تفحص و خلق دهها گنجینه استثنائی از ادبیات ترک و گردآوری کتابخانه بی نظیری از کتابهای ادبی - تاریخی در وادی ترک و ترکی به زبانهای ترکی ، فارسی ، انگلیسی ، روسی ، عربی و خطوط عربی ، استانبولی ، کریل ، اوستائی و لاتین ،

تصمیم میگیرد این کتابخانه هفت هزار جلدی را بوسیله تأسیس بنیادی در اختیار خیل مشتاقان و جویندگان حقیقت قرار دهد.

به یاد داریم که دکتر «حسین محمدزاده صدیق» کتابخانه عظیم خود را وقف کردند تا دیگر کسی زبان و ادبیات آذربایجان را به سخره نگیرد. دیگر جویندگان حقیقت برای یافتن مطلبی به در خانه دیگران نروند. وقف کردند تا فرهنگستان و بنیادی در آذربایجان باشد تا تشنگان حقیقت را سیراب نماید. جهانگردان و محققین خارجی جایی برای تحقیق در ادبیات آذربایجان داشته باشند. وقف کردند تا مرکز مطالعات تاریخ آذربایجان با چاپ کتابهای مختلف، بدترین اهانتها و تحریفها را بر آذربایجان روا ندارد. نامه نگاری ها، تلفنها و ارتباطات بعد از چند ماه به مطبوعات پا باز کرد و مسئولین محلی ماهها در مقابل دیدگان میلیونها ترک، جواب «نه» دادند. گویا چنین انگاشتند که دکتر صدیق جایی برای نگهداری این هفت هزار کتاب ندارد و احتمالاً نمی تواند آنها را بفروشد، لذا پیشنهاد نگهداری آنها در دانشگاه آزاد، مقبره الشعراء و ... داده می شود. دهها اندیشمند آذربایجانی با اهدا کتب خود، از طرح دکتر صدیق حمایت می کنند اما جواب نهائی عملاً «نه» است.

خانم مهندس «لیلا حیدری» با گردآوری این نامه ها، مکاتبات، مصاحبه ها، سؤال و جوابها، حمایتها و ... از لابلای مطبوعات، سیر تکامل این طرح و علل عقیم ماندن آنرا موشکافانه در کتابی بنام «فرجام طرح بنیاد آذربایجانشناسی» آورده و چاپ و منتشر کرده اند تا این کتاب نیز دلیلی بر مظلومیت آذربایجان باشد و آیندگان به قضاوت بنشینند.

دکتر صدیق با طرح این موضوع، تمام بهانه های مسئولین محلی مبنی بر نبود بودجه، مکتوب نبودن ادبیات آذربایجان و ... را از بین برده و آنها را وادار به پاسخگویی می نماید. روی این طرف سکه شیرین، دیدنی و به یاد ماندنی است اما آن طرف سکه سنگ اندازی ها و چوب لای چرخ گذاری ها شروع می گردد. پاسخهای دو پهلو، جوابهای سرد، شانه خالی کردن ها، مغلظه ها و سفسطه ها، سکوتها از جانب متولیان این کار شروع می گردد. چه سرئی است که بعضی مسئولین محلی برای نشان دادن حسن نیت خود و از دست ندادن میز، کاسه داغتر از آش شده و مانع رسیدن پژوهشگران ترک به حقیقت می گردند و این چه حقیقتی است که همه از رسیدن به آن واهمه دارند؟ کار بدینجا نمی رسد و با دیدن اصرار و سماجت دکتر صدیق مبنی بر ایجاد بنیاد آذربایجانشناسی او را به انواع الحان به مسخره و طعنه و کنایه می گیرند که خشم مردم به برمی انگیزند چراکه بر پدری سخره می گیرند که خود را فدای خلق کرده است.

تکیه گاه ملی گرایی نوع پهلوی و پان فارسیسم در ایران، تصویری موهوم به پیوستگی و استمرار تاریخی قوم فارس بود که موجب ایجاد اصطلاحات و تعابیر در تقبیح و کوچک شمردن ترک و عرب گردید بگونه ای که اعراب و ترکان به عنوان اقوامی وحشی و سوسمارخوار شناسانده می شدند که به علت حملات خود به ایران سبب شده اند «فرهنگ باستانی»

(۹) برانداخته شود و اینک جهت احیاء آن فرهنگ باید به محو و نابودی ترکی و عربی و نمادهای آن در ایران کوشید و به همین دلیل بود که در سال ۱۳۵۴ به پیشنهاد «ابراهیم پورداود» - یکی از نظریه پردازان ملی‌گرایی فارسی - تدریس زبان عربی در دبیرستانها ممنوع شد و در کتابهای تاریخ تا آنجا که امکان داشت به بدگویی از ترکان و اعراب در مقابل پارسیها پرداختند.

ترویج ملی‌گرایی در داخل کشور، جو زورسالاری و بی‌ظرفیتی و عدم تحمل ترکی‌پژوهی و ترکی‌خواهی را در ایران به وجود آورد و به این بهانه جوانان کثیری از روشنفکران آذربایجان مورد آزار و اذواء و شکنجه قرار گرفتند. انقلاب شکوهمند اسلامی سازمانهای ملی‌گرایی دیرینه نگر شاهنشاهی را در هم کوبید و می‌رفت که این ایدئولوژی پوسیده را به زباله دان تاریخ بریزد که در سالهای اولیه انقلاب فعالیتهای مشکوک گروهکهای ملی‌گرا به ترویج نظریه یکسان‌سازی قومی در شکل و شمایل جدید پرداخت تا آنکه توجه به قانون اساسی و به ویژه اصول ۱۵ و ۱۹ آن، نقشه‌های این گروهکها را نقش بر آب کرد.

اما آنچه نباید هیچگاه از نظر دور داشت، نفوذ عناصر ملی‌گرا در پوشش فعالیتهای فرهنگی به نهاد و بنیادهای فرهنگی است. یکی از این نهادها «بنیاد ایرانشناسی» است که مانند «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» و «دفتر تحقیقات وزارت آموزش و پرورش» نقش عظیمی در رویکرد فکری جوانان ما دارد. به نظر ما باید تمام نظریه پردازان این نهادها مسلح به ایدئولوژی اسلامی و فرهنگ تشیع باشند و هیچگونه رسوبات ملی‌گرایی دیرینه نگر و یا مدرنیت را به جریانهای فکری و عقیدتی خود راه ندهند.

بنیاد ایرانشناسی در سالهای اخیر که به فعالیت پرداخته است، حتی یک قدم در راه احیاء و بازگرداندن عزت زبان ترکی، که زبان بیش از نیمی از مردم ایران است، برنداشته است و شعبه آن در تبریز در این مورد بسیار غیر فعال بوده است در حالیکه در استانهای نظیر فارس، خراسان و کرمان، این بنیاد، فعالیتهای بسیار گسترده‌ای داشته که هیچ، حتی با ایجاد و تأسیس بنیادهای موازی خود یعنی «بنیاد فارس شناسی»، «بنیاد کرمان شناسی» و «بنیاد خراسان شناسی» موافقت شده است و بودجه جاری آنها از بودجه بسیاری از سازمانهای فرهنگی کشور فراتر است و به فعالیتهای فرهنگی گسترده‌ای دست زده‌اند و همایشها و کنگره‌های چندی، حتی در سطح جهانی تشکیل داده‌اند. اما شعبه غیر فعال و نمایشی آن در تبریز پیوسته استانهای ترک‌زبان را در مقابل این سؤال قرار می‌دهد که «آورده‌هایت برای زبان و ادب فارسی چیست؟!».

نشر دهها کتاب و مجله درباره نیم‌گوش کرمان و عدم نشر حتی یک نشریه به زبان ترکی از طرف بنیاد ایرانشناسی این سؤال را در ذهن هر منصف عاقلی متبادر می‌کند که آیا در این کشور اسلامی، زبان ترکی بعنوان سومین زبان

متودیک و قانونمند دنیا به اندازه نیم گویش کرمان حق ندارد؟ مگر بنیاد ایرانشناسی مال ایرانی نیست؟ مگر از بیت المال بدان هزینه نمی شود؟ مگر ترک و ترکی از ایران نیست؟ آیا زبان ترکی حرفی برای گفتن ندارد یا نیم گویش کرمان حرفهای ناگفته فراوانی دارد؟ آیا جا ندارد از زبانی سخن برانیم که مکانش به وسعت جهان و زمانش به قدمت تاریخ است؟ آیا هفت هزار سال قدمت تاریخی، صدها میلیون مخاطب ترک در سرتاسر دنیا، صدها سنگ نبشته و کتاب و اثر باستانی هزاران ساله و از همه مهمتر سی میلیون ترک ایرانی که لااقل بعد از اسلام بیش از هزار سال ایران را با چنگ و خون چون جان خویش پاس داشته اند و فرقی بین ترک و تات نگذاشته اند، کافی نیست که لااقل یک نشریه یا کتاب از طرف این بنیاد عریض و طویل بدان اختصاص دهیم؟ مگر امکان دارد تاریخ ایران را بدون شناخت ترک و ترکی بشناسیم؟ انکار قدمت هفت هزار ساله ترکان در ایران همان می شود که به تاریخ ۲۵۰۰ ساله مان بنازیم. حذف ۴۵۰۰ سال از ورقهای تاریخ ایران فقط بدان خاطر است که ترکان سازنده آن بوده اند. اختصاص یکی از شبکه های بین المللی صدا و سیما به زبان ترکی، براحتی می تواند تعداد مخاطبین جهانی را صدها برابر کند. براستی پاسخ این سؤال باقی می ماند که گناه ترک و ترکی چیست که مستحق چنین بی مهری گردد؟

snaebi@hotmail.com